

بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم:

اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل - واشنگتن

اسماعیل بایوردی^۱

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه میسور هند و مدرس دانشگاه

کابک خیبری

استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد تهران مرکزی

محمد حسن شاه رضایی

دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۱/۱۶ - تاریخ تصویب ۹۴/۳/۲۷)

چکیده

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان در فاصله کمتر از یک ماه پس از آن واقعه، افغانستان را به کانون سیاست خارجی ایالات متحده مبدل کرد. در همین راستا تحولات سیاسی- امنیتی افغانستان پس از حمله آمریکا به این کشور و اشغال آن توسط نیروهای ائتلاف، به یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در خلال یک دهه گذشته تبدیل شد. این مسئله تحت تأثیر عواملی مانند رویکردها، منافع، اهداف و سیاست‌های متفاوت و در مواردی متعارض بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قبال افغانستان و عدم تحقق یک رویکرد مشترک منطقه‌ای نسبت به آن بوده است. این تحولات سبب تداوم منازعات سیاسی، اجتماعی و امنیتی در این کشور شده است.

در سده کنونی آنچه منافع آمریکا را از دید رهبران این کشور تهدید می‌کند پدیده تروریسم است. از طرفی نقطه محوری سیاست خارجی آمریکا در هزاره جدید مبارزه با تروریسم است. برای اولین بار است که آمریکا در طول تاریخ خود با بازیگری غیر دولتی به عنوان خطر اصلی مواجه شده، و لذا آمریکا با تهدیدی مواجه است که می‌توان آن را ظهور تروریسم فراگیر نامید.

قدرت هژمون آمریکا و نقش حیاتی این کشور در جهان به عنوان ایجاد کننده نظم نوین جهانی و از طرفی حضور پررنگ آمریکا در خاک افغانستان طی چهارده سال اخیر که سرانجام منجر به انعقاد پیمان امنیتی کابل- واشنگتن در زمان دولت اشرف غنی شد، مولفین را بر آن داشت تا به اهداف و پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در انعقاد این پیمان و تأثیر آن در امنیت منطقه و جمهوری اسلامی ایران بپردازند.

واژه های کلیدی:

تروریسم، سیاست خارجی آمریکا، حوادث ۱۱ سپتامبر، پیمان امنیتی کابل- واشنگتن، امنیت و ثبات و هژمونی

کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ برای نخستین بار نگرانی ژرف آمریکا از سرنوشت افغانستان را برانگیخت و یک سال پس از آن ورود تانک‌های اتحاد جماهیر شوروی به خاک افغانستان آن کشور را به میدان رقابت دو ابرقدرت تبدیل کرد. یک دهه پس از آن، مسکو چاره‌ای جز پذیرا شدن شکست نیافت و نیروهایش را از افغانستان فراخواند. نیروی نظامی و ماشین جنگی رهبر قطب شرق، در برابر ایستادگی شگفت‌انگیز افغان‌ها کارآیی نداشته و آمریکا نیز برای ناکامی روس‌ها، کمک‌های گسترده نظامی در اختیار جنگجویان قرار می‌داد. ولی آنچه سرخ‌ها را به زانو درآورد، ناتوانی آنها در کنترل روستاها و همچنین ناتوانی حکومت مرکزی دست‌نشانده در اعمال قدرت در سراسر کشور و مشروعیت بخشیدن به نمادهای قدرت مرکزی در مناطق گوناگون بود. تجربه تلخ سرخ‌ها در افغانستان نشان داد که الگوهای تاریخی را نمی‌توان تنها با نیروی نظامی دگرگون کرد. با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، نظر آمریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی آمریکا، به گونه یکی از مناطق کانونی در سیاست خارجی ایالات متحده درآورد (دهشیار، ۱۵، ۱۳۹۰).

حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله انتحاری منسوب به القاعده به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در مقر پنتاگون در واشنگتن باعث ایجاد یک تحول نظامی و سیاسی در افغانستان شد. از نقطه نظر نظامی و بر اساس قطعنامه‌های شورای امنیت (۱۳۶۸ و ۱۳۷۳)، نیروهای مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا به افغانستان حمله کرد تا حکومت طالبان و متحدین خارجی آنها یعنی القاعده را ساقط کند. از نقطه نظر سیاسی نیز اجلاس بن با حضور گروه‌های داخلی افغانستان و بازیگران خارجی مؤثر در تحولات افغانستان تشکیل شد تا حوزه‌های سیاست، امنیت و اقتصاد را برای دوره پس از طالبان ترسیم کند. در این اجلاس سه مرحله برای دولت‌سازی در افغانستان در نظر گرفته شد که عبارت بود از تشکیل یک دولت موقت شش ماهه، یک دولت انتقالی ۱۸ ماهه و نهایتاً یک دولت دائم (جعفری، ۱۳۹۰، ۳۷).

واقعه ۱۱ سپتامبر بیش از هر چیز نشان دهنده توامان آسیب‌پذیری‌ها و گستردگی توانایی‌های آمریکا در بطن طولانی‌ترین دوره صلح در میان تمدن‌های بزرگ در تاریخ بشری بوده است. این حادثه در حیات سیاسی داخلی و خارجی آمریکا، نقطه عطفی به مانند پرل‌هاربر، در توجیه دگرگونی‌ها و جهت‌گیری‌های نوین در خط مشی‌های کلی کشور گردید. آمریکا به عنوان یک قدرت ناآرام با توجه به منطق و اجماع حاکم در واشنگتن برای ترویج خیر و مبارزه با مخالفان، جهاد را ضرورتی دوباره یافت. حادثه ۱۱ سپتامبر، ترتیبات جدید قدرت را که به دنبال سقوط کمونیسم شکل گرفته بود متحول نساخت، بلکه از یک سو الگوهای نوین قدرت را که از پیش، پا گرفته بودند را منسجم نموده و از سوی دیگر مباحث تئوریک را که در خصوص استراتژی آمریکا در لحظه تک قطبی به پا خاسته بود شکل نهایی داد. لذا جورج دبلیو بوش و مشاوران او، با اشاره به عملیات انتحاری علیه خاک آمریکا، که در تاریخ مدرن هرگز اتفاق نیفتاده بود، استراتژی تفوق را مناسب‌ترین و مطلوب‌ترین الگوی رهبری برای آمریکا دانسته و افزایش هزینه‌های نظامی، حضور گسترده‌تر و تهاجمی‌تر در صحنه‌ی جهانی، تقویت نهادهای امنیتی و یک جانبه‌گرایی را تنها راه و منطقی‌ترین روش مقابله با نوع جدید چالش منابع جهانی آمریکا و امنیت داخلی اعلام کردند (دهشیار، ۱۳۹۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹).

حمله به نیویورک و واشنگتن برخاسته از الگوهای سنتی رقابت بین قدرتهای بزرگ نبود، بلکه تجلی شکل‌های جدیدی از مبارزه قدرت بود که سیستم آمریکایی حاکم در آینده به گونه‌ای وسیع‌تر با آن مواجه خواهد شد. زیرا اثبات شده بود که دشمن اصلی تروریسم است، و لذا مبارزه با تروریسم به مانند سد نفوذ شوروی، جنبه‌ای جهانی و جهان شمول داشته و ضروری است که آمریکا برای مبارزه با این دشمن جدید در همه جا حضور داشته باشد (همان، صص ۳۸ و ۱۴۴).

آنچه امروزه طی حوادث ۱۱ سپتامبر و به دنبال توفیق آمریکا در جابجایی قدرت در افغانستان مشاهده می‌گردد، بیانگر این مطلب است که استراتژی رهبری برای دفاع جای خود را به رهبری برای هدایت داده است که این نشانه‌ای برای تداوم و تشدید تفوق می‌باشد. به دنبال عملیات انتحاری ۱۹ عرب تبار در تاریخ ۱۱ سپتامبر ساختاری که پس از فروپاشی شوروی در نظام بین‌الملل شکل گرفته بود تثبیت شد و ساختار محیط بین‌الملل که تاثیر تعیین کننده‌ای در شکل دادن به سیاست‌های آمریکا داشت استحکام تئوریک یافت. حوادث ۱۱ سپتامبر بیانگر این واقعیت بود که شرایط جهانی به گونه‌ای تغییر یافته که موقعیت بسیاری از بازیگران به جهت میزان قدرت آنها در صحنه نظام بین‌الملل تضعیف شده و در نتیجه بعضی از بازیگران دستیازی به عملیات تروریستی را تنها راه ممکن برای مقابله با گسترش نفوذ و قدرت آمریکا در صحنه جهانی یافته‌اند (دهشیار، ۱۳۹۱، صص ۱۵۲ و ۱۵۵).

مبحث نظری

مفروضه اصلی تحقیق بر اساس وجود نظام تک قطبی و قدرت هژمونیک آمریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر صحنه جهانی مطرح است. بر پایه نظریه ثبات هژمونیک، آمریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر عرصه بین‌الملل، ضرورتاً بایستی بتواند نیازهای حیاتی بخش ثبات و امنیت جهانی را تامین کند. لذا، بایستی بتواند با تروریسم مقابله نماید. برای پاسخ به سؤال اصلی مطرح شده نظریه واقع‌گرایی تهاجمی ایالات متحده در محیط بین‌الملل (که برخلاف نظم مبتنی بر چانه زنی نهادی که مستلزم نگاه دفاعی به صحنه روابط بین‌الملل بوده، نظم مبتنی بر هژمونی و واقع‌گرایی تهاجمی را مناسب می‌یابد) و ضرورت گسترده‌ای که برای ایجاد و تداوم ثبات در کشور افغانستان وجود دارد، باتوجه به این که آمریکا نقش محوری در تامین نظم حاکم دارد و باید در این راه گام بردارد مورد بحث قرار گیرد.

بررسی و تحلیل یافته‌ها

با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶، نظر آمریکا بیش از پیش به افغانستان جلب شد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی آمریکا به یکی از مناطق کانونی سیاست خارجی ایالات متحده در آورد. اما هدف آمریکا از اعزام بیش از یک صد هزار به نیرو به افغانستان بویژه در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ چه بوده است؟ آمریکا می‌پنداشت که درهم شکستن تروریسم و خشکاندن ریشه‌های آن، در گرو کاربرد هرچه بیشتر نیروی نظامی است. آنها به رهبری باراک اوباما این منطق را داشتند که پیروزی در افغانستان به معنای نابودی تروریسم که بزرگترین دشمن آمریکا شمرده می‌شود خواهد بود. ولی بی‌گمان دیر یا زود خواهند فهمید که حضور برجسته طالبان در نیمی از خاک افغانستان و گشتن این مناطق به دست بنیادگرایان سلفی، از سرشت تاریخی افغانستان مایه می‌گیرد.

برخلاف منطق استراتژی مبارزه با کمونیسم که ایجاب می‌کرد ایالات متحده سیاستی انفعالی را پی‌بگیرد، استراتژی مبارزه با تروریسم مبتنی بر سیاست اشاعه ارزش‌ها و سیاستی فعال است. مبارزه با کمونیسم، ایجاد، تداوم و حمایت از ثبات سیاسی راسلوحه سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد قرار داد. مبارزه با تروریسم، دمکراتیزه کردن را در قالب یک پروژه آمریکایی، اساس کار قرار داده است. به این دلیل است که آمریکا بین‌المللی‌گرایی تهاجمی را بنیان سیاست خارجی خود در منطقه پی‌ریزی کرده است. پس در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، حضور وسیع آمریکا در صحنه جهانی و بی‌ثباتی سیاسی در منطقه خاورمیانه را باید یک ضرورت اجتناب ناپذیر قلمداد کرد.

بعد از ۱۱ سپتامبر تامین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم مشروعیت جهانی پیدا کرد و این فرصتی بود که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی بیشترین بهره را از آن برده و می‌برند. رویدادهای ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای نخستین بار در سراسر تاریخ روابط خارجی آمریکا به گونه‌ای یکی از مناطق کانونی در سیاست خارجی ایالات متحده در آورد. با ورود باراک اوباما به صحنه تصمیم‌گیری، دگرگونی بنیادی در استراتژی آمریکا در نبرد با القاعده پدید آمد و استراتژی ضد شورش شالوده سیاست‌های باراک اوباما در افغانستان گشت. لذا برخلاف عراق که در آن هدف آمریکا از میان بردن همه مقاومت‌ها بود، در

افغانستان آمریکا دو هدف عمده و بنیادی دنبال می‌کرد. این کشور از یک سو در پی استوار کردن حکومت مرکزی در افغانستان بود و از سوی دیگر در پی مبارزه با تروریسم (ناتوان کردن طالبان) به عنوان سرچشمه خطر بود.

وزارت دفاع و وزارت خارجه آمریکا، از همان نخستین روزهای آمدن باراک اوباما به کاخ سفید رئیس‌جمهوری را به افزایش شمار نیروهای رزمی آمریکا در افغانستان و پیاده سازی استراتژی مبتنی بر حضور همه سویه در آنجا تشویق کردند. اوباما تمام تغییرات در رابطه با افزایش نیرو در افغانستان، تغییر در نوع نیروهای فرستاده شده، و تغییر در شیوه مبارزه را در این راستا اتخاذ نموده تا تاکید بر این کرده باشد که چرا این جنگ ضروری است. از نظر او این جنگ ضروری بوده چون اهداف خاصی را که در چارچوب مبارزه با تروریسم است را دنبال می‌کند. باراک اوباما عنوان کرده این جنگی است که ما باید در آن پیروز شویم. اما وی غافل از این مسئله است که ویژگی‌های افغانستان شرایطی را رقم زده که این کشور را بسیار متمایز ساخته است. لذا دولت‌های بیگانه هیچگاه قادر نبوده‌اند که این کشور را در اشغال خود درآورده و مردم را مقهور و گوش به فرمان خود نمایند با توجه به موارد مطروحه و بررسی اسناد، کتب و منابع اینترنتی در خصوص سؤال اصلی پژوهش می‌توان چنین نتیجه گرفت که رهبران آمریکا چه در حیطه نظامی و چه در حیطه سیاسی به لحاظ فقر درک تاریخی از شرایط افغانستان، کمترین فهم تحلیلی را در خصوص این که در افغانستان هدف غایی آنها چیست و کارآمدترین شیوه کدام است را ندارند. آنها علیرغم صرف هزینه‌های هنگفت و گسیل نیرویی بالغ بر یکصد هزار نفر به افغانستان به منظور مبارزه با تروریسم و تعلیم نیروهای بومی ارتش تازه تاسیس افغانستان و از سوی دیگر کمک در ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر، کارآمد و مشروع، با توجه به عدم درک الگوهای تاریخی، ویژگی‌های حیات اجتماعی در افغانستان در دستیابی به اهداف مطرح شده با ناکامی و شکست روبرو خواهند شد.

در خصوص مبارزه با تروریسم بایستی خاطر نشان کرد که بی‌گمان آوردگاه اصلی آمریکا برای مبارزه با تروریسم (القاعده و طالبان) که از دید دولت مردان آمریکا، دشمن حیاتی به شمار می‌روند، پاکستان است، هرچند آمریکا طی این چند سال در خاک افغانستان با این دشمنان جنگیده و بعضاً با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین مناطق تروریسم پرور پاکستان را نیز مورد هدف قرار داده، اما پیروزی نهایی در مبارزه با تروریسم هنگامی در افغانستان به دست می‌آید که زندگی سیاسی و مناسبات قدرت در پاکستان به گونه‌ای اصلاح شده و نفوذ گروه‌های بنیادگرا که پشتیبان مادی و معنوی و از همه مهمتر فراهم کننده عمق استراتژیک برای پویش همتایان افغانی خود هستند، حداقل مهار و حداکثر از بین برود. چنانچه آمریکا نتواند به این هدف در پاکستان دست یابد، بی‌گمان به هدف‌های خود در افغانستان نخواهد رسید.

ناکامی در برپا کردن دولتی توانمند و یکپارچه هم در افغانستان ریشه تکنیکی و مادی ندارد. علت بنیادی را باید این واقعیت دانست که هدف تغییر دادن جامعه با ابزارهای نظامی است. آمریکائیان همراه حکومت مرکزی با تکیه بر شیوه‌های سخت افزاری و اولویت دادن به آن تلاش را بر این قرار داده‌اند که از افغان‌ها مردمانی متفاوت چه در زمینه رفتاری و چه در زمینه ارزشی به وجود آورند. اما با توجه به تجارب تاریخی و با در نظر گرفتن کیفیت حیات سیاسی در آمریکا و مهمتر از همه در چارچوب‌های فکری ساکن کاخ سفید، به وضوح مشخص است که سرانجام مورد نظر طراحان برنامه‌ها تحقق نخواهد پذیرفت. زیرا حیات بخشیدن به یک حکومت مرکزی بهره‌مند از مشروعیت و نافذ در گستره کشور نیازمند ترتیباتی است که باید به ضرورت ماهیتی بومی داشته باشد که این خود بیانگر این است که چرا اقدامات آمریکا نمی‌تواند برای حکومت مستقر در کابل کارگشا باشد. با به قدرت رسیدن اشرف غنی در انتخابات سال ۱۳۹۳ و امضای توافق نامه امنیتی با آمریکا باز هم روند بی‌ثباتی و ناامنی در افغانستان و روابط پرفراز و نشیب با همسایگان ادامه داشته است. بنابراین پیگیری سیاست‌های کنونی ایالات متحده در افغانستان چیزی جز ناکامی برای آمریکا و ناامنی در منطقه در پی نخواهد داشت.

مبارزه با تروریسم مبنای سیاست خارجی آمریکا در افغانستان

به دنبال حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر استراتژی مبارزه با تروریسم این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار می‌دهد که توجیه مناسب برای تامین منافع کشورشان را از طریق این سیاست داشته باشند. پیگیری سیاست مبارزه با تروریسم بعد از یک دهه این فرصت را در اختیار رهبران آمریکا قرار داد تا استراتژی متناسب با منافع خود را در عصر امنیتی جدید با توجه به ارزش‌های خود شکل دهند (Charles, 2001, P39).

لیبرال‌ترین رئیس‌جمهوری آمریکا در ۶۵ سال گذشته، آمریکا را بیشتر از همیشه درگیر جنگی کرد که پیروزی بدون توجه به این که چه تعریفی برای آن داده شود به هیچ وجه امکان پذیر نیست. براساس وقوف به همین نکته است که اصولاً، آمریکا در واژگان مطرح شده در حوادث افغانستان، به ندرت واژه پیروزی را مطرح می‌سازد. ماهیت گسل‌های قومی، ترکیب جمعیت، کیفیت ساختار روابط اجتماعی، چینه-

بندی قدرت سیاسی، سطح توسعه اقتصادی، فرهنگ سیاسی نخبگان و ملاحظات استراتژیک پاکستان شرایطی را رقم زده که تلاش‌های آمریکا در راستای تحقق خواسته‌های خود را عبث جلوه خواهد داد. سوق دادن افغانستان به مرکز سیاست خارجی آمریکا که به عنوان الویت جهان-بینی باراک اوباما مطرح شد، بیش از آن که بازتاب واقعیات محیطی، الزامات ژئوپولیتیک و منافع حیاتی آمریکا باشد، برخاسته از نیازهای انتخاباتی و ضرورت پیروزی در مبارزات دور اول ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ در ایالات متحده آمریکا بایستی نگریسته شود. پس این که چرا دولت باراک اوباما در نخستین اقدامات در قلمرو سیاست خارجی، به افزایش نیروهای آمریکایی در افغانستان، تشویق هرچه گسترده‌تر ناتو برای حضور وسیع‌تر در کنار آمریکا در افغانستان، افزایش حجم کمک‌های اقتصادی به کشور و درگیر کردن عمیق‌تر پاکستان در مسائل افغانستان تصمیم گرفت، باید بیش از هر چیز، مرتبط با تفوق ملاحظات داخلی آمریکا بر ملاحظات استراتژیک دانست. دولت جورج دبلیو بوش از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ در چارچوب «استراتژی ضد تروریسم» و توسل به «جنگ با شدت کم» نبرد با القاعده را در افغانستان ساماندهی کرد. دولت آمریکا بر این اعتقاد بود که نیروهای وابسته به القاعده در عراق هستند و تحقق اهداف در عراق، به معنای سرکوبی و یا تضعیف نیروهای القاعده و وابسته خواهد بود. این باور در میان تصمیم‌گیرندگان وجود داشت که طالبان در افغانستان خطر محسوب نمی‌شوند و قابل مدیریت هستند (دهشپار، ۱۳۹۰، ص ۲۰۴).

استراتژی آمریکا در دوران باراک اوباما از نقطه نظر مفهومی در چارچوب مبارزه با تروریسم شکل گرفته است. لذا خطری که متوجه آمریکاست تروریسم بوده و سمبل تروریسم برای رهبران آمریکا القاعده می‌باشد و این یعنی مبارزه و جنگ با تروریسم در افغانستان. از نظر باراک اوباما استراتژی آمریکا در دوران جورج دبلیو بوش هیچ تناسبی با خطر یعنی القاعده نداشت. استراتژی کاملاً در چارچوبی طراحی شده بود که خطر را یک بازیگر متعارف تعریف کرده بود در حالی که القاعده یک تشکیلات غیر متعارف است به همین دلیل باید متناسب با نوع خطر استراتژی طراحی شود، و لذا با ورود باراک اوباما به صحنه قدرت استراتژی ضد شورش شکل گرفت (همان، ص ۱۷۲).

جایگاه تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

قدرت‌های بزرگ برای تأمین اهداف خود از مجموعه‌ای از ابزارهای قدرت استفاده می‌کنند تا بتوانند کنترل بازیگران، منابع و فرآیندها را در اختیار داشته باشد (امینیان، کریمی قهرودی، ۱۳۹۱، ص ۷۰). یکی از ابزارهایی که به وفور مورد سوء استفاده قدرت‌های بزرگ واقع شده تروریسم است. در حقیقت قدرت هم‌مون مفهوم تروریسم را به عنوان یک برجسب سیاسی و به منظور بی اعتبار کردن مخالفان و بخصوص چالش‌های که در راه استمرار تسلط و هم‌مونی خود به وجود آورده‌اند به کار می‌برند. تروریسم که امروزه توسط دولت‌های هم‌مون هم مورد حمایت واقع می‌شود برای اهدافی صورت می‌پذیرد که تروریست‌ها در اذهان خود می‌پروراند که از آن جمله می‌توان به بی‌ثبات کردن حکومت، ایجاد دگرگونی در ساختار سیاست داخلی و خارجی کشور مورد نظر نام برد (ثریا، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

دولت‌های ایالات متحده آمریکا از جمهوری خواه گرفته تا دموکرات همواره شعار حمایت از حقوق بشر و مبارزه علیه تروریسم را سر داده‌اند. اما آنچه به واقع در صحنه عمل مشاهده می‌شود این بوده که تروریسم و حمایت از گروهک‌های تروریستی یکی از ابزارها و راهکارهای پیشبرد اهداف سیاست خارجی آمریکا بوده است. اما شکل و رویکرد حمایت از تروریسم در این دولت‌ها متفاوت بوده است.

حدود بیست سال پیش استعمارگران آمریکایی به دست دولت پاکستان، جهادی علیه حکومت این کشور به راه انداختند که صد بار مصیبت بارتر از وضعیت فعلی بود. در مدت این بیست سال، صدها نفر از مردم افغان کشته شدند و میلیون ها نفر از خانه خود دور افتاده و آواره شدند و اوج درندگی و خون آشامی این کشور نیز زمانی نمایان شد که حکومت طالبان را بر مردم این کشور مسلط نمود.

در واقع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ این فرصت را برای دولت آمریکا فراهم نمود که اقتصاد بی سر و سامان خود را با فروش تسلیحات نظامی و امنیتی کردن فضای منطقه بهبود بخشد. دولت آمریکا از یک سو افغانستان را به اشغال نظامی خود در آورده و از سوی دیگر به بهانه ریشه-کن ساختن تروریسم، مردم بی گناه و بی پناه افغانستان را در شمال و جنوب زیر بمباران های خوشه‌ای خود درو می‌کند(خامه‌ای، ۱۳۸۰، صص ۳۸-۳۶).

لذا در این دوران دولت ایالات متحده خود وارد صحنه مبارزه علیه تروریستی می‌شد که منافع آمریکا و امنیت مردم جهان را به گفته زمامداران این کشور به خطر انداخته بود. در واقع ایالات متحده تلاش نمود واقعه‌ای ۱۱ سپتامبر را، ابزاری برای دستیابی اهدافش در سطح جهان تبدیل کند. اهدافی چون دفاع مشروع از آمریکا در مقابل اقدامات تروریستی با شعار مبارزه با تروریسم، تکمیل حلقه محاصره هارتلند انرژی و تثبیت هژمونی کشور بر جامعه جهانی. ایالات متحده متعاقب این حادثه، جهان را به دو قسمت دوست و دشمن تقسیم نمود تا بدین وسیله در جهت پایه‌گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام بردارد(صفوی، شیخیانی، ۱۳۸۹، ص ۲). چه اینکه ملاحظه می‌شود

در واقع تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده نقش یک موتور محرک و بهانه‌ای عامه پسند برای تقویت سیاست خارجی این کشور است. به عبارت دیگر ایالات متحده که داعیه نبرد علیه تروریسم در جهان را دارد، خود بزرگترین حامی و پشتیبان تروریسم محسوب می‌شود. این واقعیت برخاسته از ماهیت اهداف و اصول سیاست خارجی این کشور است که راه رسیدن به آنها از مسیر اشغالگری و تروریسم می‌گذرد.

مشخصه تروریسم در دوران مدرن کشیده شدن مردم به صحنه جنگ قدرت و استفاده از آنها در اتخاذ راهبردهای مستقیم و غیر مستقیم برای کسب قدرت و امتیاز است. مستقیم به صورت حذف فیزیکی مهره‌های قدرت سیاسی و غیر مستقیم از طریق ارعاب و تهدید مردم به ترور و بعضاً با انجام چند اقدام تروریستی معنا دار مردم را وادار به اجرای خواسته‌های خویش می‌کنند(فیرحی، ظهیری، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲). لذا آنچه که تروریسم در دوران معاصر را از دوران گذشته متمایز می‌سازد این است که، امروزه تروریسم از تهدیدی ملی به تهدیدی بین‌المللی تبدیل شده و در عصر جهانی شدن و فناوری‌های پیشرفته، دیگر اقدامات تروریستی، محصور در مرزهای ملی یا منطقه‌ای نمی‌ماند(زین العابدین، ۱۳۸۶، ص ۷۱۲).

علی رغم برخی از تحلیل‌ها که معتقدند دولت باراک اوباما تمایل چندانی برای سرمایه‌گذاری در مبارزه با تروریسم ندارد و از روش اسلاف خویش تبعیت نمی‌کند و لذا جایگاه مبارزه با تروریسم جزء کم اهمیت‌ترین اولویت های اوباما بوده است(Ford, 2010, p 4) اما رفتارهای بین‌المللی ریاست جمهوری آمریکا نشان می‌دهد باراک اوباما با حفظ جایگاه تروریسم در سیاست خارجی خود، روش جدیدی را در حمایت از فعالیت‌های تروریستی از خود نشان داده است. این رویکرد جدید به مدد ظهور تروریسم غیردولتی در دو دهه اخیر پیگیری می‌شود(گوهری مقدم، ۱۳۹۰، ص ۱۷۸).

در این شرایط جدید اوباما بر خلاف بوش که آمریکا را وارد صحنه عملیاتی مبارزه با تروریسم می‌نمود، به طور مستقیم از تروریسم برای پیشبرد سیاست‌های خویش استفاده نمی‌کند. فعالیت‌های تروریستی صورت گرفته در دوران باراک اوباما در کشورهای نظیر جمهوری اسلامی ایران، سوریه، پاکستان و ... نشان از این واقعیت دارد که نوع جدیدی از تروریسم در دولت اوباما رواج یافته است که طی آن تروریسم دولتی، بطور غیر مستقیم و با حمایت از گروهک‌های فعال تروریستی به تحقق اهداف خویش می‌پردازد.

تروریسم در سیاست خارجی باراک اوباما

دولت باراک اوباما گرچه با ظاهری صلح جویانه بر سر کار آمد اما در عمل نه تنها اقدامات تروریستی و ضد بشری دولت‌های گذشته را کنار نگذاشت، بلکه در مواردی به تقویت آنها و حتی وارد نمودن این فعالیت‌ها به شکل و قالب جدیدی بود که در گذشته مشاهده نشده بود. تروریسم امروزه به یکی از خطرناک‌ترین تهدیدها علیه بشریت تبدیل شده است که به سبب پیوند آن با فناوری‌های جدید، به یک معضل راهبردی تبدیل شده و توانسته است گروه‌هایی کوچک اما با ساختارهای پیچیده در پهنه بین‌المللی تبدیل کند. در این سال‌ها، با گسترش پدیده تروریسم، جامعه‌ای انسانی مورد تهدید قرار گرفته و این پدیده در درون مرزهای جغرافیایی ویژه‌ای قرار ندارد و خطری برای جهان شمرده می‌شود (مقصودی، حیدری، ۱۳۸۸، ص ۳۶). محورهای اصلی این پدیده ضد انسانی عبارتند از ۱- تروریسم یک پدیده کاملاً سیاسی است. ۲- همواره با خشونت یا تهدید به خشونت همراه است. ۳- تروریسم دارای عقلانیت سود محور است. ۴- تروریسم یک پدیده معنادار است (فیرحی، ظهیری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸).

اینکه تروریسم در اثر چه عوامل و شرایطی رشد می‌یابد و نمو پیدا می‌کند نیازمند بحث و بررسی دقیق است. اما باید گفت دولت‌های ورشکسته یکی از بهترین بستر برای رشد جریان‌های تروریستی است. در شرایطی که یک دولت از توانایی کافی برای ایجاد امنیت و نظم در مرزهای خویش برخوردار نیست، گروه‌های مخالف نظام حاکم با ایجاد اغتشاش و ناامنی سعی در اعمال خواسته‌های خویش به دولت دارند. هنگامی که میان خواست‌های این گروهک‌ها با منافع کشورهای خارجی پیوند برقرار شود، راه برای حضور و مداخله خارجی در این کشورها هموار می‌شود. شرایط موجود در کشورهای همچون افغانستان، عراق یا وضعیت فعلی حاکم بر سوریه نمونه‌ای از دولت‌های هستند که در آنها به ایجاد فعالیت‌های تروریستی می‌انجامد.

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در رابطه با مبارزه عملی با تروریسم در افغانستان

مبارزه با تروریسم به صورت گسترده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حالت جهانی به خود گرفت. غرب «القاعده و طالبان» را به عنوان مصادیق بارز تروریسم قلمداد کرد. هرچند ناتو مبارزه با تروریسم را در پی کنفرانس واشنگتن در اولویت برنامه‌های خود قرار داد، ولی واقعه یازده سپتامبر نقطه عطفی در جنگ ناتو علیه تروریسم تلقی شده و طالبان سمبل مبارزه با تروریسم عنوان شد. امروزه نه تنها در افغانستان بلکه در جهان نام طالبان با تروریسم همراه است. این مهم به دلیل اقدامات خشونت باری است که این گروه در اشکال مختلف علیه مردم بی‌گناه و حتی شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی انجام داده است. همین ویژگی (به عنوان یک گروه تروریستی) است که مداخله نیروهای فرامنطقه‌ای و ناتو را

به سرکردگی آمریکا در افغانستان توجیه پذیر ساخته است. به عبارت دیگر از آنجایی که طالبان یک گروه تروریستی قلمداد شده لذا حمله به آنها معنی و مفهوم پیدا می‌کند (جعفری، ۱۳۹۰، صص ۴۲ تا ۴۳).

فهرست عمده حملات تروریستی که القاعده (طالبان) مظنون به دست داشتن در آنها در دهه ۹۰ بوده عبارتند از: دست داشتن در بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ که منجر به کشته شدن ۶ نفر شد، همکاری با شبه نظامیان سومالیایی در کشتار سربازان آمریکایی در سال ۱۹۹۳، انفجار در برج‌های الخبر در عربستان و قتل ۱۹ سرباز آمریکا در سال ۱۹۹۶، بمب گذاری در سفارت‌خانه‌های آمریکا در تانزانیا و کنیا در سال ۱۹۹۸ که منجر به کشته شدن ۲۴ نفر گردید که از این بین ۱۲ نفر آمریکایی بودند، بمب گذاری در کشتی آمریکایی در یمن و قتل ۱۷ سرباز آمریکایی در سال ۱۹۹۹، حمل به نیویورک و واشنگتن به عنوان نقطه عطف حملات تروریستی در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، انفجار در یک محوطه باستانی در تونس در سال ۲۰۰۲ که به کشته شدن ۸۷ نفر از جمله ۱۱ جهانگرد آلمانی شد، انفجار در کلپ شبانه در بالی اندونزی در سال ۲۰۰۲ که منجر به کشته شدن ۲۰۲ نفر شد که بیشتر استرالیایی بودند، بمب گذاری در ریاض عربستان در یک مجتمع مسکونی در سال ۲۰۰۳ و قتل ۱۸ آمریکایی، انفجار ده بمب مهیب در مادرید اسپانیا در سال ۲۰۰۴ و کشته شدن ۱۹۱ نفر در جریان آن و چندین نوع از این قبیل اعمال تروریستی که باعث شد شورای امنیت سازمان ملل در دهه نود تلاش‌هایی برای محدودیت تروریسم انجام دهد. قبل از ۱۱ سپتامبر شورای امنیت در ۹ دسامبر سال ۱۹۹۴، مجمع عمومی در سال ۱۹۹۶، شورای امنیت طی سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ اعلامیه‌ها و قطعنامه‌هایی در خصوص تروریسم صادر کردند. قطعنامه‌های سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ شورای امنیت مربوط به افغانستان بود که در آنها نگرانی جامعه بین المللی نسبت به رشد تروریسم و قاچاق مواد مخدر برای بی ثباتی در منطقه، درخواست از گروه طالبان برای توقف جنگ و کشتار آنها به دلیل پناه دادن به بن لادن منعکس شده بود (رنجبر، ۱۳۸۳، ص ۴۰).

بنابر این نقطه شروع «مبارزه با تروریسم» -آن گونه که در سطح جهان تبلیغ می‌شود و فارغ از ماهیت این مبارزه که دارای بسترهای سیاسی عمیق و انگیزه‌های ویژه آمریکا در ورود به این منطقه حساس و ژئوپلیتیک بوده است- را باید جنگ افغانستان نامید که در اکتبر سال ۲۰۰۱ آغاز و در ژوئن سال ۲۰۰۲ با تاسیس و شناسایی جهانی دولت جدید افغانستان خاتمه یافت.

گرچه همان گونه که اشاره شد، حملات ۷ اکتبر سال ۲۰۰۱ در زمان دولت جورج دبلیو بوش در راستای مبارزه با تروریسم طرح ریزی شد، اما در ژوئن سال ۲۰۰۲ پایان یافته و دولت جورج دبلیو بوش کشور عراق را جغرافیای خطر دانست (Campbell, 2009). اما با روی کار آمدن دولت باراک اوباما، تیم اجرایی حاکم بر آمریکا بر این باور بود که کشور افغانستان نقش کلیدی را جهت مبارزه با تروریسم بازی می‌کند و لذا بر این اعتقاد بود مرکز ثقل سیاست آمریکا باید کشور افغانستان باشد. و لذا بر تداوم حمله به افغانستان با اعزام نیروهای بیشتر در راستای مبارزه با تروریسم اقدام نمود (دهشیار، ۱۳۹۰، ص ۱۶۹).

اما علیرغم ۱۳ سال حضور در این کشور، سرانجام همان گونه که وعده داده بود در پایان سال میلادی ۲۰۱۴ همراه با سایر نیروهای فرمانطقه- ای بخش اعظمی از نیروهای خود را از افغانستان خارج نموده البته گرچه از مدت‌ها پیش به دنبال امضای توافقنامه امنیتی با افغانستان بود اما این مهم در زمان دولت حامد کرزای به امضای طرفین نرسید.

امضای پیمان نامه امنیتی کابل - واشنگتن

امضای پیمان امنیتی با آمریکا یکی از چالش‌های موجود برای رئیس‌جمهور وقت افغانستان به شمار می‌رفت، زیرا امضا و عدم امضای آن واکنش‌هایی را در پی داشت. امضای پیمان امنیتی با آمریکا در بعد داخلی، واکنش شدید رهبران جهادی، طیف زیادی از علماء و روحانیون مذهبی، احزاب بنیادگرا مانند طالبان و حزب اسلامی حکمتیار را به دنبال داشت. چنانچه بارها طالبان و حزب اسلامی به رهبری «گلبدین حکمتیار» گفته بودند که با حضور نظامیان خارجی در افغانستان، حاضر به مذاکره با دولت افغانستان نیستند، که این خود قابل تأمل و تفکر است. با گذشته بیش از یک دهه، تمام مردم افغانستان، کشورهای دخیل در قضایای افغانستان اعم از همسایه‌ها و بلوک‌های شرق و غرب، به این باور رسیده‌اند که مشکلات افغانستان راه حل نظامی نداشته، بلکه تنها راه حل بحران کنونی افغانستان و رسیدن به یک ثبات سیاسی، امنیتی و اقتصادی، همانا مذاکره و مصالحه طرف‌های درگیر است. در حالی که این مسئله در تناقض با سیاست حضور نظامی آمریکا در افغانستان است. اما در بعد خارجی، کشورهای همسایه به هیچ عنوان حضور یک کشور قدرتمند مجهز با پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی و اطلاعاتی را بر نمی‌تابند، به خصوص پس از افشای شونود مکالمات سران کشورهای جهان توسط مقامات اطلاعاتی آمریکا و پس از بحران «اوکراین» و مداخله آمریکا در این منطقه، واکنش روسیه، کشورهای آسیای میانه و بصورت ویژه کشورهایی که عضو سازمان «شانگهای» هستند، نسبت به حضور نظامی آمریکا در افغانستان بیش از پیش حساس شده و حضور آمریکا در افغانستان را تمهیدی برای مداخله آمریکا در امور کشورهای آسیای میانه و کشورهای یاد شده می‌دانند. افغانستان به عنوان عضو ناظر در سازمان شانگهای نمی‌تواند نگرانی کشورهای عضو این سازمان را نادیده گیرد، افزون بر آن شماری از این کشورها همسایه‌های افغانستان هستند.

در بعد داخلی، شکی نیست که حضور آمریکا و جامعه بین‌المللی، با همکاری کشورهای همسایه افغانستان، باعث شده است تا نهاد سازی در این کشور صورت گیرد، تقویت و ادامه این نهاد سازی در افغانستان نیاز به همکاری جامعه بین‌المللی، به خصوص آمریکا دارد. از این رو، عدم حضور آمریکا و جامعه بین‌المللی در افغانستان می‌تواند بر روند نظام‌سازی و توسعه اقتصادی تأثیر منفی داشته باشد، مگر این که حامی دیگری به عنوان جایگزین آمریکا در نظر گرفته شود. بنابراین، جمع میان این دو خواست متضاد، بسا مشکل و یکی از چالش‌های بزرگ برای حکومت افغانستان به شمار می‌رفت، به ویژه بعد از آنکه «حامد کرزی»، رئیس‌جمهور افغانستان بارها کارکرد و سیاست آمریکا در قبال افغانستان را به نفع افغانستان ندانسته، خواهان تعهدات جدید در امر مبارزه با تروریسم، حملات شبانه و روند صلح شده است.

در حالی که حامد کرزی، رئیس‌جمهور قبلی افغانستان، با چند شرط، پیمان امنیتی با آمریکا را امضا نمی‌کرد. سه شرط مد نظر کرزی تضمین بین‌المللی در مورد پایان دادن جنگ در افغانستان و آغاز صلح در این کشور شامل: عدم مصونیت قضایی آمریکایی‌ها، عدم حق ورود خودسرانه به منازل و عملیات‌های خود سرانه) بود، ولی اشرف غنی این موافقتنامه را با وجودی که آمریکایی‌ها این شروط را نپذیرفتند، امضا کرد.

همان گونه که اشاره شد، اشرف غنی رئیس‌جمهور افغانستان در نخستین اقدام و فردای آغاز به کار دولت، گره کور پیمان امنیتی با آمریکا و ناتو را گشود. به موجب دو موافقت‌نامه مجزا که در دومین روز کاری دولت جدید میان آقای حنیف اتمر با سفیر آمریکا و نیز نماینده غیر

نظامی ناتو در کابل به امضا رسید، ترتیبات مربوط به ادامه حضور بخشی از نیروهای خارجی به تصویب رسید. به موجب این موافقت که در مجالس افغانستان و در لویه جرگه نیز بدون مواجهه با مخالفت موثر با آن نیز به تصویب رسیده، مجموعاً ۱۶ هزار نیروی آمریکایی و ناتو (حدود ده هزار نفر آمریکایی و بقیه از نیروهای ناتو) برای آموزش سازمان‌دهی و تجهیز و حمایت از نیروهای نظامی-امنیتی افغانستان به مدت ۱۰ سال در هشت پایگاه نظامی استقرار می‌یابند (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۳، ص ۶۴۰).

پس از انعقاد موافقت‌نامه، نخست وزیر انگلیس اولین مقام بلند پایه‌ای بود که از کابل بازدید کرد، و در ملاقات با سران دولت جدید وعده داد کمک سالانه ۵۰۰ میلیون پوند لندن به مدت پنج سال را عملی سازد. آمریکا نیز بر تعهد چهار میلیارد دلاری خود براساس توافقات اجلاس شیکاگو تاکید ورزید. در جریان اجلاس سران کشورهای عضو ناتو در بروکسل در آذرماه سال گذشته که اشرف غنی و دکتر عبدالله در آن حضور داشتند، استمرار حضور ناتو در قالب برنامه «پشتیبانی موثر» مورد تاکید قرار گرفت. بدین ترتیب کل بودجه بخش نظامی و امنیتی افغانستان به مبلغ چهار میلیارد دلار شامل خرید و نگهداری تجهیزات، آموزش و حتی پرداخت حقوق پرسنل اردوی ملی و پلیس، بر عهده آمریکا و ناتو قرار می‌گیرد. رجب طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه نیز از جمله مقاماتی بود که طی سفر به کابل، اعطای کمک‌های مالی و ارائه خدمات آموزشی را به ارتش و پلیس افغانستان وعده داد (همان، ص ۶۴۱).

در افغانستان پس از اعلام خروج آمریکا از این کشور و خروج عملی نیروهای ناتو از افغانستان، تعداد حملات طالبان هم رو به افزایش گذاشت، بطوری که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پس از آن هم، حملات طالبان بر مراکز دولتی و نظامی تداوم یافت. یکی از خشن‌ترین حملات، حمله به مسابقه والیبال در استان شرقی پکتیکا بود که به قتل ۵۷ تن منجر شد. با این حال، هم دولت افغانستان و هم نیروهای خارجی می‌دانند که مقابله با طالبان از عهده دولت ضعیف این کشور خارج است. به همین دلیل آمریکایی‌ها راه گفتگو با طالبان را باز گذاشته و برای مشارکت دادن طالبان در آینده افغانستان برنامه‌ریزی می‌کنند که نمونه بارز آن تلاش برای جلب نظر طالبان برای مشارکت در کابینه بود که در محافل سیاسی اخباری مبنی بر در نظر گرفتن وزارتخانه برای سه نفر از اعضای سابق طالبان شنیده می‌شد. که البته از سوی طالبان تکذیب شد (همان، صص ۶۳۸ و ۷۱۵).

مقدمه پیمان امنیتی و دفاعی کابل-واشنگتن:

همزمان با آغاز به کار لویه جرگه مشورتی، متن پیمان امنیتی و دفاعی افغانستان و آمریکا توسط وزارت کشور افغانستان منتشر شد. این متن با یک مقدمه، ماده ۲۶ و ضوابط مربوطه تنظیم شده که مقدمه آن به شرح ذیل می‌باشد (خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹).

با تأیید موافقتنامه همکاری‌های دراز مدت میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی افغانستان (موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک) که در دوم ماه می سال ۲۰۱۲ میلادی امضا شده است و با تاکید مجدد بر تعهد طرفین طوری که در این موافقتنامه پذیرفته شده است و طرفین متعهد شده‌اند تا همکاری دراز مدت (استراتژیک) در مناطق مورد نظرشان به شمول تحکیم صلح، امنیت و ثبات، تقویت نهادهای دولتی، حمایت از توسعه دراز مدت اقتصادی و اجتماعی افغانستان؛ و تشویق همکاری‌های منطقه‌ای را تقویت نمایند.

با تأیید مفاد موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک مبنی بر اینکه همکاری میان طرفین بر مبنای احترام متقابل و منافع مشترک استوار می‌باشد،

همچنین با تأکید بر مفاد موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک مبنی بر اینکه طرفین به همکاری و تعهدشان جهت تحقق آینده‌ای مبتنی بر عدالت، صلح، امنیت و ایجاد فرصت‌های لازم برای مردم افغانستان با اطمینان ادامه داده و یکبار دیگر بر تعهد نیرومندان به حاکمیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان تأکید می‌کنند.

با علاقمندی بر ادامه تحکیم همکاری‌های نزدیک دفاعی و امنیتی به منظور تقویت امنیت و ثبات در افغانستان، سهم‌گیری در صلح و ثبات منطقه ای و جهانی، مبارزه با تروریسم، دستیابی به منطقه‌ای که دیگر پناهگاه امن برای القاعده و گروه‌های وابسته به آن نباشد و افزایش توانمندی افغانستان برای دفع تهدیدات علیه حاکمیت ملی، امنیت و تمامیت ارضی اش و با در نظر داشت اینکه ایالات متحده در پی دستیابی به تأسیسات دائمی نظامی در افغانستان نبوده و خواهان حضوری نیست که تهدیدی برای همسایگان افغانستان باشد؛ و همچنین با در نظر داشتن تعهد ایالات متحده مبنی بر اینکه از قلمرو افغانستان و یا از تأسیساتش در این کشور به منظور حمله به کشورهای دیگر استفاده نمی‌کند.

با یادآوری مواد بیانیه نشست شیکاگو، مؤرخ ۲۱ می ۲۰۱۲ در رابطه با افغانستان که توسط سران افغانستان و کشورهایی که با مأموریت کمک به امنیت در افغانستان (آیساف) تحت رهبری ناتو همکاری می‌کنند، و به ویژه تعهد مجدد این کشورها به یک افغانستان دارای حاکمیت، امنیت و دموکراتیک و نیز با در نظر داشت اینکه مأموریت آیساف در اخیر سال ۲۰۱۴ میلادی به پایان رسیده و پس از تکمیل روند انتقال، همکاری‌های نزدیک میان این کشورها از طریق تعهد متقابل میان ناتو و افغانستان برای ایجاد یک مأموریت جدید تحت رهبری ناتو به هدف آموزش، مشورت و کمک به نیروهای دفاعی و امنیتی ملی افغان همچنان ادامه می‌یابد و با در نظر داشت اینکه این مأموریت نیاز به مبنای قانونی، و توافق روی چگونگی و تعیین صلاحیت‌های این حضور نیز دارد.

با تأکید مجدد بر حمایت دوامدار طرفین برای ایجاد مکانیسم‌های همکاری و هماهنگی منطقه‌ای به منظور تحکیم امنیت و ثبات از طریق رفع تنش‌ها، ابهامات و سوتفاهم‌ها.

با توجه به تصمیم لویه جرگه مشورتی ۱۳۹۲ مبنی بر اهمیت این قرارداد همکاری‌های امنیتی و دفاعی برای امنیت افغانستان؛ به منظور تقویت هرچه بیشتر زمینه‌های همکاری دفاعی و امنیتی میان طرفین بر مبنای اصول احترام کامل به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی‌شان و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و برای گسترش امنیت و ثبات در منطقه و مبارزه با تروریسم.

با توافق بر اهمیت همکاری مبتنی بر احترام متقابل، عدم مداخله و برابری میان افغانستان و همسایگان آن و نیز با درخواست از همه کشورها تا به حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان احترام گذاشته و از مداخله در امور داخلی و پروسه‌های دموکراتیک این کشور خودداری نمایند؛ و همچنین، با تأکید بر همکاری‌های طرفین بر مبنای احترام کامل به حاکمیت هر دو طرف، رعایت اهداف منشور سازمان ملل متحد و خواست مشترک طرفین برای تدوین یک چارچوب همکاری دفاعی و امنیتی میان آن‌ها و با تأکید مجدد بر تعهد نیرومندان به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی افغانستان و نیز احترام به قوانین، عرف و رسوم افغانستان؛ چنین توافق می‌کنند (خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹).

شروط افغانستان برای انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده:

پس از آمدن نیروهای ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده به افغانستان در سال ۲۰۰۱ که با هدف مبارزه با تروریسم و از میان برداشتن طالبان

صورت گرفت، امید به ایجاد یک دولت قوی و مردمی و پایان یافتن جنگ‌های داخلی در کشور جنگ زده افغانستان در میان مردم قوت گرفت. اما گذشت زمان نشان داد که افغانستان علیرغم حضور نیروهای خارجی همچنان با چالش‌های بسیاری دست به گریبان است. افزایش اقدامات تروریستی، گسترش فقر و بیکاری، فقدان یک دولت قوی مرکزی تنها بخشی از مشکلات افغانستان هستند که زمینه‌ها و بستر مناسبی را برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای ایجاد کرده تا با پی‌گیری منافع خود در افغانستان این کشور را به میدان رقابت‌های آشکار و پنهان خود تبدیل کنند. با درک چنین شرایطی است که حامد کرزای و دولت افغانستان در صدد انعقاد پیمان استراتژیک با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برآمد. پیمانی که می‌تواند منافع ملی ایالات متحده در منطقه و به‌خصوص منافع و اهداف این کشور در آسیای مرکزی را تأمین و از دغدغه‌های امنیتی این کشور به‌خصوص در مورد مسئله جنبش‌ها و گرایش‌های افراطی در پاکستان هسته‌ای بکاهد. با درک چنین منافع مشترکی است که رئیس‌جمهور افغانستان اشتیاق خود را به منظور انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده اعلام می‌کند. کرزای اظهار داشته: «ما خواهان مشارکت استراتژیک هستیم، اما شروطی برای این مشارکت داریم. کرزای این سخنان را در افتتاحیه لویه جرگه یا شورای عالی افغانستان مطرح کرده بود. شروط کرزای عبارت بودند از:

الف- توقف عملیات شبانه نیروهای خارجی در افغانستان: کرزای می‌گوید که سربازان آمریکایی شهروندان افغانی را در عملیات‌های شبانه تهدید می‌کنند، گویی آنها شورشی هستند و این برای جامعه بسیار محافظه کار افغانستان به منزله توهین به حریم خصوصی محسوب می‌شود. کرزای گفت: شهروندان افغانستان اگر فکر کنند سربازان آمریکایی ممکن است نیمه شب به خانه‌های آنها حمله کنند نمی‌توانند احساس امنیت کنند. تاکنون شرایط کرزای برای مقامات آمریکا غیر قابل قبول بوده و هیچ نشانه‌ای دال بر تمایل نیروهای ائتلاف مبنی بر توقف حملات شبانه وجود ندارد. بر اساس ارزیابی نیروهای ائتلاف بطور میانگین ۱۲ عملیات در هر شب در افغانستان صورت می‌گیرد. سخنگوی نیروهای ائتلاف اظهار داشت که بیش از ۸۵ درصد عملیات‌های شبانه بدون شلیک حتی یک گلوله صورت می‌گیرد و این امن‌ترین روش در میان سایر روش‌های دیگر است. تلفات غیر نظامیان در طول عملیات شبانه کمتر از یک درصد تمام تلفات غیر نظامیان بوده است.

ب- از میان برداشتن زندان‌های بین‌المللی در این کشور و واگذاری بازداشت‌گاه‌های موجود در افغانستان به نیروهای افغان و از میان برداشتن ادارات موازی با حکومت افغانستان. در واقع اصل اساسی که در شروط کرزای نهفته است احترام به حاکمیت ملی افغانستان از طرف نیروهای خارجی حاضر در این کشور است (www.Farda.org/Article).

اهداف و منافع افغانستان در پیمان استراتژیک با ایالات متحده:

الف- تثبیت موقعیت حکومت مرکزی و کاستن از نقش بازیگران مخرب خارجی

یکی از مشکلات اصلی دولت افغانستان فعالیت گروه‌های افراطی و تروریستی در این کشور است. طالبان و شاخه نظامی آن القاعده هنوز هم در افغانستان فعالیت می‌کند و بسیاری از رهبران آن در شرق این کشور و در نزدیکی پاکستان حضور دارند و همواره دولت مرکزی را به چالش

کشیده و آن را فاقد مشروعیت می‌دانند. در واقع نگرانی اصلی دولت افغانستان، خروج نیروهای بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از افغانستان در پایان سال ۲۰۱۴ است که می‌تواند موجب قدرت یافتن مجدد طالبان در این کشور شود. روندی که حتی می‌تواند منجر به سقوط دولت مرکزی و جنگ داخلی در این کشور شود، بخصوص که دولت افغانستان از دخالت و حمایت پاکستان از طالبان و تمایل آنها برای افزایش نقش گروه‌های تندرو در این کشور که در راستای سیاست رقابت با هند در منطقه قابل ارزیابی است آگاهی دارد. حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان در قالب پیمان استراتژیک از چند جنبه می‌تواند به اهداف این کشور در جهت ایجاد و استقرار صلح و ثبات کمک کند. پیش از هر چیز وجود نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان که هنوز هم دستخوش خشونت گروه‌های تندرو و تروریست قرار دارد به منظور تقویت پایه‌های حکومت مرکزی حیاتی به شمار می‌رود. از سوی دیگر یکی از چالش‌های اصلی افغانستان با بحران اقتصادی دست به گریبان است، لذا سعی دارد با ایجاد منافع و علائق مشترک با قدرت فرامنطقه‌ای چون ایالات متحده از کمک‌های اقتصادی این کشور برخوردار گردد. سیاستی که ایالات متحده در قبال متحدین استراتژیک خود مانند مصر دوره مبارک، پاکستان ورژیم صهیونیستی پی‌گیری کرده است.

ب- جذب سرمایه‌های خارجی و پیشبرد پروژه‌های زیربنایی

کرزای در مراسم گشایش لویی جرگه اظهار داشته: «مسئله‌ای سرنوشت ساز که در پیش روی افغانستان قرار دارد عبارتست از این که زمانی که نیروهای خارجی خاک افغانستان را ترک کنند. آیا این کشور توان نگهداری خود را دارد؟ آیا می‌تواند همچنان به جذب کمک‌های مالی امیدوار باشد و یا با رفتن آنها از افغانستان، این کشور فراموش خواهد شد؟ این سخنان نشان می‌دهد که یکی از اهداف اصلی افغانستان از انعقاد پیمان استراتژیک با ایالات متحده جذب سرمایه‌های خارجی در این کشور است به خصوص اینکه افغانستان مذاکراتی در خصوص امضای موافقت‌نامه استراتژیک با فرانسه، استرالیا، بریتانیا و اتحادیه اروپا آغاز کرده است. در واقع دولتمردان افغانستان بر این اعتقادند که پیمان استراتژیک با قدرت‌های فرامنطقه‌ای افغانستان را به متحد منطقه‌ای تبدیل می‌کند و در این راستا این موضوع شرایط مناسبی برای تمایل دولت‌های خارجی به منظور سرمایه‌گذاری در این کشور فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر یکی از شروط لازم جذب سرمایه وجود امنیت و ثبات در کشور دریافت‌کننده سرمایه و پایین بودن ریسک سرمایه‌گذاری است. با این نگاه می‌توان گفت پیمان استراتژیک موجب تقویت ثبات و امنیت در افغانستان شده و در نهایت زمینه جذب سرمایه‌های لازم را مهیا می‌کند. خلاصه سخن آنکه می‌توان گفت افغانستان دوران دشواری را در حیات سیاسی خود تجربه می‌کند، افراط‌گرایی، عدم وجود دموکراسی، تروریسم، مشکلات اقتصادی و جنگ داخلی، نبود سرمایه لازم و نیاز حیاتی این کشور به جذب سرمایه‌های خارجی جهت رشد و توسعه پروژه‌های عمرانی، نگرانی از حفظ امنیت و یکپارچگی افغانستان از دلایل اصلی افغانستان برای امضای پیمان استراتژیک با ایالات متحده است. در واقع بهبود امنیت و رشد اقتصادی از دغدغه‌های اصلی افغانستان پس از خروج نیروهای ناتو و ایالات متحده است (Ibid).

اهداف و منافع ایالات متحده در پیمان استراتژیک با افغانستان

گرچه ایالات متحده هدف حمله نظامی به افغانستان را از میان برداشتن طالبان و مبارزه با تروریسم اعلام کرد اما واقعیت امر حکایت از منافع و اهداف بلند مدت ایالات متحده دارد. به واقع ایالات متحده در حمله به افغانستان و حضور در این کشور ۲ هدف کوتاه و بلند مدت را دنبال می‌کند. هدف کوتاه مدت همان هدفی است که آمریکا از آن به عنوان دلیل اصلی حضور در منطقه یاد می‌کند و آن عبارتست از مبارزه با القاعده و گروه‌های طالبان و جهادی که در حال حاضر در جریان است. اما هدف اصلی ایالات متحده از حضور در افغانستان، منافع امنیتی، اقتصادی این کشور در آسیای مرکزی و جنوبی است که عبارتند از:

الف- منافع اقتصادی ایالات متحده در آسیای مرکزی

گرچه نفت و گاز دلیل حمله ایالات متحده به افغانستان نبوده است، اما افغانستان جایگاه مهم و کلیدی در برنامه‌های ایالات متحده برای حفظ کنترل بر بخش عظیمی از ذخایر نفت و گاز محصور در خشکی آسیای مرکزی دارد. در مورد میدان‌های نفتی و گازی ترکمنستان که در شمال افغانستان قرار دارد حدود یک دهه است که ایالات متحده بطور جدی برنامه‌هایی از طرف گروه‌های تجاری برای خط لوله نفتی از ترکمنستان به دریای عرب از طریق افغانستان و خط لوله گاز از ترکمنستان و افغانستان به پاکستان مطرح کرده است. یک چنین خط لوله‌ای برای منافع ایالات متحده به دلایلی همچون: خارج کردن دولت‌های نفتی آسیای مرکزی از حوزه نفوذ روسیه و تقویت جایگاه ایالات متحده در منطقه، جلوگیری از گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران با جلوگیری از پیوند گازی ترکمنستان-ایران و خنثی کردن طرح خط لوله نفتی ترکمنستان-ایران برای دریای عرب (در شمال شرقی اقیانوس هند، میان شبه‌جزیره عربستان و هندوستان)، تنوع بخشیدن به منابع نفت و گاز ایالات متحده و از طریق آن افزایش منابع تولید، کمک به پایین نگه داشتن قیمت، عاید کردن سود برای کمپانی‌های ساختمانی و نفتی، فراهم کردن پایه‌ای برای رونق اقتصادی مورد نیاز در منطقه که می‌تواند پایه‌ای برای ثبات سیاسی باشد از اهمیت برخوردار است.

ب- منافع سیاسی- امنیتی ایالات متحده در افغانستان

یکی از اهداف اصلی ایالات متحده از حضور در افغانستان اعمال فشار به چین و روسیه و جلوگیری از افزایش نفوذ و نقش این کشورها در تحولات آسیای مرکزی و خاورمیانه است. در واقع ایالات متحده نگران از نزدیکی بیشتر چین، روسیه است که در صورت ایجاد یک بلوک قدرت می‌تواند موازنه قدرت را به ضرر ایالات متحده به هم بزند. ایالات متحده به افغانستان به عنوان دروازه آسیای مرکزی می‌نگرد. ایالات متحده منافع خود را در افغانستان صرفاً در دراز مدت می‌بیند. به عبارت دیگر دستیابی ایالات متحده به اهداف مورد نظر نیازمند حضور پایدار و مداوم در افغانستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی است. رد پای گفتمان رقابت میان تمدن‌ها به منظور حصول اهداف اقتصادی و نظامی همچنان در سیاست خارجی ایالات متحده به چشم می‌خورد. از این منظر منافع و ارزش‌های تمدن‌های آسیایی و روسی موجب شده تا ایالات متحده نسبت به قدرت‌یابی این کشورها با دیده تردید بنگرد و راهکارهایی را جهت مقابله با افزایش قدرت و نفوذ این کشورها بیابد. حضور نظامی در مناطق استراتژیک، یکی از سیاست‌های اصلی ایالات متحده در این زمینه است. در این میان آسیای مرکزی نقش مهمی ایفا می‌کند

و افغانستان به مثابه دروازه آسیای مرکزی توجه سیاستگذاران آمریکایی را به خود جلب کرده است. از این رهگذر است که ایالات متحده از بسیاری از بحران‌ها به عنوان ابزاری برای افزایش نقش خود و مهار سایر قدرت‌هایی که بطور بالقوه رقیب ایالات متحده به شمار می‌روند بهره می‌گیرد و لذا انعقاد پیمان استراتژیک میان ایالات متحده و افغانستان بار دیگر این فرصت را در اختیار دولتمردان آمریکایی قرار می‌دهد تا با بهره‌گیری از وضعیت نه چندان مناسب افغانستان در جهت پیشبرد اهداف و سیاست‌های کلان خود حرکت کنند.

توافقنامه کابل - واشنگتن توافقنامه‌ای بدتر از کاپیتولاسیون:

نگاهی گذرا بر توافقنامه امنیتی امضا شده بین کابل - واشنگتن کافی است تا ابعاد ظالمانه و فاجعه باری از اجرای این توافق و تاثیرات منفی آن بر آینده و امنیت افغانستان آشکار شود. متن کامل توافقنامه امنیتی طولانی و از حوصله این نوشتار خارج است، اما بندهایی از این توافقنامه به قدری تامل برانگیز است که نمی‌توان از تاثیر آن بر آینده و چشم انداز کشور چشم پوشید.

اساساً حضور اشغالگر در منطقه نمی‌تواند تاثیر منفی بر امنیت و ثبات همسایگان و کل منطقه نداشته باشد. همین که ادامه حضور اشغالگران در افغانستان منجر به تحریک گروه‌های افراطی و ایجاد تنش و تشنج در منطقه شود، دود آن به چشم همه همسایگان و غیرهمسایگان در منطقه خواهد رفت، امنیت سرمایه‌گذاری را با مخاطره روبرو خواهد کرد، امنیت راه‌ها و ترانزیت را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد و به سوداگران و قاچاقچیان که شرایط ناامن را بهترین فرصت صید ماهی از آب گل آلود می‌دانند، اجازه خواهد داد که با راحتی بیشتری زیر چتر بحران دست به معاملات مرگ‌بار بزنند. بنابراین، اظهارنظر مشترک عبدالله و اشرف غنی درباره عدم تضرر همسایگان از توافقنامه امنیتی افغانستان و آمریکا، بیش از آنکه ریشه در واقعیت داشته باشد، تلاشی برای تنش زدایی و کاستن از حساسیت‌های همسایگان درباره ادامه حضور آمریکا و پایگاه‌های آن در منطقه است.

با خواندن بندها و ماده‌های توافقنامه امنیتی منعقد شده بین کابل و واشنگتن می‌توان به راحتی دریافت که چرا حامد کرزی نمی‌خواست به امضای آن تن در دهد و چرا واشنگتن مصرانه به دنبال نهایی کردن این توافقنامه بود. پیش نویس قرارداد امنیتی ارایه شده شباهت‌های بسیاری با توافقنامه امنیتی آمریکا با عراق دارد و به نحوی تدوین شده است که در عمل حاکمان دولت مرکزی افغانستان را نادیده انگاشته و تمامی امور امنیتی کشور را برای مدتی نامعلوم در اختیار آمریکا قرار می‌دهد.

بر اساس این قرارداد، آمریکا حداقل پنج پایگاه نظامی دائمی در شیندند، شورابک، قندهار، بگرام و خوست ایجاد خواهد کرد و مجاز خواهد بود، پایگاه‌های دائمی و موقت یا عملیاتی دیگری را در هر نقطه از افغانستان که صلاح بداند، ایجاد کند و بدین منظور در استفاده از هرگونه امکانات در افغانستان، آزاد خواهد بود. آزادی ورود و خروج بدون نظارت کالدر ماده دهم این توافقنامه با موضوع گشت و گذار وسایط، کشتی‌ها و طیاره‌ها، آمده است؛ با حفظ کامل حق حاکمیت خویش و در مطابقت با اهداف و ابعاد این قرارداد، افغانستان به کشتی‌ها و وسایط حکومت ایالات متحده و سایر کشتی‌ها و وسایطی که توسط نیروهای ایالات متحده و یا برای استفاده اختصاصی این نیروها فعالیت می‌کنند، اجازه ورود، خروج و فعالیت در داخل خاک افغانستان را می‌دهد. تمامی این کشتی‌ها و وسایط با رعایت کامل مقررات مصونیت و گشت و گذار در افغانستان، فعالیت می‌کنند. در بند بعدی این ماده آمده است: طیاره‌ها، کشتی‌ها و وسایط حکومت ایالات متحده در داخل افغانستان از هرگونه

تفتیش، انتظام و یا ثبت معاف می‌باشند. مقامات ذیصلاح افغانستان می‌توانند براساس ایجابات امنیت ملی خویش، طیاره‌ها، کشتی‌ها و وسایط ایالات متحده را به طور تصادفی بازرسی کنند. معنای اعطای مصونیت کامل به وسایط نقلیه آمریکا در افغانستان و نداشتن حق بازرسی این وسایط مگر به طور تصادفی، به این معنا است که آمریکایی‌ها حق خواهند داشت هرچه می‌خواهند را بدون مواخذه یا سوال به کشور افغانستان وارد یا از آن خارج کنند. تصور کنید انواع مختلف قاچاق، اعم از مواد مخدر و آثار باستانی و فرهنگی برای نیروهای آمریکایی، بدون هیچ بازخواستی آزاد باشد. (www.afghanpaper.com)

حال سوال این است که اگر مقامات افغان به طور سرزده، بار یا محموله‌ای را بازرسی کردند و اقلامی ممنوعه یافتند، چه خواهد شد؟ بند چهارم ماده سیزدهم با عنوان «جایگاه حقوقی پرسنل»، پاسخ این سوال را داده و راه را بر هرگونه مداخله افغانستانی‌ها برای تنبیه نظامی آمریکایی خاصی بسته است. این بند تصریح می‌کند: ایالات متحده نقش مهمی را که مقامات تنفیذ قانون افغانستان در اجرای قانون، نظم و حراست از مردم افغانستان ایفا می‌کنند، درک می‌کند. در صورتی که یکی از اعضای نیروهای نظامی یا بخش ملکی ایالات متحده بخاطر ارتکاب جرمی از سوی مسولین افغانستان مورد سؤظن قرار بگیرد، مقامات ذیصلاح افغان موضوع را بلافاصله به آگاهی مسولین نیروهای ایالات متحده می‌رسانند تا مقامات نیروهای ایالات متحده بتوانند اقدامات عاجل را اتخاذ نمایند. اعضای نیروهای نظامی و بخش ملکی ایالات متحده توسط مقامات افغان دستگیر و توقیف نمی‌شوند. آن عده از اعضای نیروهای نظامی و بخش ملکی که به هر دلیلی، توسط مقامات افغان، به شمول مقامات تنفیذ قانون افغانستان، دستگیر و یا توقیف شوند، در اسرع وقت به مقامات نیروهای ایالات متحده تسلیم داده می‌شوند. بند بعدی این ماده تصریح می‌کند: افغانستان و ایالات متحده موافقت می‌نمایند که اعضای نیروهای نظامی یا بخش ملکی آن بدون رضایت صریح ایالات متحده به هیچ محکمه بین المللی یا نهاد، و یا دولتی تسلیم یا انتقال داده نمی‌شوند. بند اول ماده شانزدهم «واردات و صادرات» نیز تاکید می‌کند: نیروهای ایالات متحده و قراردادی‌های آنان می‌توانند هر نوع تجهیزات، اکملات، اجناس، تکنالوجی، آموزش و سایر خدمات را به افغانستان وارد، صادر، صدور مجدد، انتقال و یا مورد استفاده قرار دهند. همچنین بند ۶ ماده بیستم «فعالیت‌های حمایت از نیرو» می‌گوید: بسته‌های پستی که از طریق سیستم خدمات پستی اردوی ایالات متحده انتقال داده می‌شوند، از بازرسی، جستجو و ضبط توسط مقامات افغان، معاف می‌باشند.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، کاپیتولاسیون بی‌کم و کاستی در این بندها به مرحله اجرا می‌رسد، اما بندهای تکمیلی کار را از یک کاپیتولاسیون سنتی فراتر می‌برد و به نیروهای نظامی آمریکا اجازه جابجا کردن هر نوع کالایی را بدون نظارت مقام‌های افغانستان می‌دهد و در صورت کشف تصادفی چنین محموله‌هایی، دست مقامات افغانستان برای مواخذه خاصی بسته است. (روزنامه جام‌جم ۹۳/۰۷/۱۰).

پیامدهای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن و واکنش کشورهای خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی ایران در قبال آن:

ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت برتر در جهان امروز، به خاطر نفوذ بیشتر در نظام جهانی و منطقه‌ای خواهان داشتن پایگاه‌های مهم نظامی و قراردادهای امنیتی با اکثر کشورهای جهان بوده که از چند سال پیش برای حضور در افغانستان، خواهان پیمان امنیتی با افغانستان و ایجاد پایگاه‌هایی در نقاط مختلف این کشور بوده است.

امضای پیمان امنیتی آمریکا با افغانستان در منطقه خاورمیانه میانه باعث ایجاد واکنش‌های مثبت و منفی دولت‌های خاورمیانه شده است؛ زیرا کشورهای خاورمیانه، نظر به بافت سیاسی که دارند در جریان چند دهه، روابط متفاوتی با غرب به ویژه آمریکا داشته‌اند که می‌توان آن‌ها را به دسته‌های دوست، دشمن و بی‌طرف در سیاست خارجی با آمریکا در موضوع مورد بحث تقسیم کرد. از جانی برای بسیاری بخصوص توده‌های این سرزمین (افغانستان) روشن نیست که این پیمان چه فایده‌هایی برای آنها و آینده‌شان داشته، با این وجود اکثر مردم این کشور به امضای پیمان امنیتی روی خوش نشان می‌دهند. از جانی جنگ تبلیغاتی نیز که از سوی مخالفان منطقه‌ای برای ناکام ساختن این روند آغاز شده، خود این مسأله را جنجالی‌تر ساخته که این چالش جدی را در امضای این پیمان به وجود آورده است.

پیمان امنیتی افغانستان و آمریکا که در این اواخر به یک معضل جنجال برانگیز در داخل کشور تبدیل شده بود، مشکلات منطقه‌ای نیز داشته و دارد. کشورهای منطقه بخصوص جمهوری اسلامی ایران بعد از تأسیس انقلاب اسلامی روابطی با ایالات متحده نداشته و مسائل سیاسی و بی‌اعتمادی جمهوری اسلامی ایران از غرب، آن کشور را مجبور کرده، تا محتاط باشد و به همین دلیل به هیچ وجه خواهان حضور غرب بخصوص آمریکا در کشور همسایه شرقی‌اش نیست.

ایالات متحده آمریکا از زمان حضور نظامی‌اش در افغانستان در ماه‌های آخر سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون به خاطر مهار کردن تروریسم از یک سو و نفوذ بالای کشورهای منطقه تلاش داشته تا پایگاه‌های امنیتی خود را مانند بعضی کشورهای دیگر در افغانستان ایجاد کرده و در کنار آن پیمان دو طرفه امنیتی را با افغانستان به امضا برساند، که با وجود تلاش‌های متعدد و تصمیم لویه جرگه مشورتی در اواخر سال ۲۰۱۳ میلادی مبنی بر حضور نظامیان آمریکایی در افغانستان بعد از ۲۰۱۴ و ضرورت دو طرف به امضای پیمان امنیتی، تا پایان دولت حامد کرزای این معضل تمام نشد. رئیس جمهوری وقت افغانستان هرگونه فشار آمریکایی‌ها برای تعیین ضرب‌الاجل در امضای توافقنامه امنیتی کابل-واشنگتن را رد کرد. گرچه با روی کار آمدن دولت اشرف غنی این مهم در اوایل شروع به کار این دولت همان گونه که در تبلیغات کاندیداتوری خود اعلام کرده بود به امضا رسید.

با امضای این قرارداد آمریکایی‌ها بناست که ۹ پایگاه نظامی در افغانستان مستقر کنند که از این تعداد دو پایگاه در منطقه مرزی ایران دایر خواهد شد که به طور طبیعی در بلندمدت می‌تواند بر امنیت ایران تاثیر منفی بگذارد. (با توجه به اینکه مناسبات آمریکا و ایران همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد) بنابراین در دراز مدت ممکن است به لحاظ امنیتی به ضرر ایران باشد و بر همین اساس هم ایران مخالف امضای این تفاهم نامه بود. (<http://www.irdiplomacy.ir/fa>)

واکنش کشورهای دوست آمریکا در خاورمیانه مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی و تا حدودی مصر به خاطر حساسیت‌های سیاسی که با ایران و متحدینش دارند، در حمایت از این پیمان می‌باشد، زیرا حضور ایران مانند یک قدرت مهم در خاورمیانه که مخالف سیاست‌های آمریکا و همپیمانانش است، آنها را مجبور می‌سازد تا از پیمان امنیتی (کابل واشنگتن) استقبال کرده و آنرا باعث ثبات در خاورمیانه بدانند و از سوی هم فشاری بر ایران، سوریه و حزب الله لبنان باشد تا نظم منطقه‌ای بصورت درست آن حفظ شود، این دوگانگی وضعیت سیاسی خاورمیانه خود باعث می‌شود تا بحران در این کشورها ادامه داشته باشد.

عربستان که مانند یک قدرت دینی در خاورمیانه عرض اندام کرده و در دایره اهل تسنن جای بلندی دارد، مخالف سیاست‌های ایران در این منطقه می‌باشد، و به خاطر حفظ ثبات خود در خاورمیانه دوستی آمریکا را بیشتر ترجیح می‌دهد به همین دلیل آنها حضور آمریکایی‌ها را در افغانستان ضروری دانسته و مخالف بیرون راندن آنها است. کشورهای که حضور ایران را در منطقه تهدیدی جدی فکر کرده و از قدرت آن هراس دارند و از جانبی پیمان‌های امنیتی را با آمریکا امضا کرده و دوست استراتژیک ایالات متحده هستند تلاش کردند تا بطور غیر مستقیم دولت افغانستان را به امضای این پیمان متقاعد کنند. کشور ترکیه که دوست استراتژیک آمریکا و عضو مهم ناتو است چون چندان واهمه‌ای در خاورمیانه نداشته و بیشتر خواهان نزدیکی در سیاست‌های اروپایی است. لذا حضور و یا عدم حضور آمریکا در افغانستان تغییرات چندانی در سیاست خارجی این کشور بوجود نمی‌آورد، اما این پیمان برای افغانستان که محور بحث جهانی قرار دارد قابل تعمق است (www.iran-afghanistan-prescription).

نقش پیمان امنیتی کابل - واشنگتن در امنیت جمهوری اسلامی ایران

افغانستان کنونی در روزگاری که آریایی‌ها به سوی هند و ایران و اروپا روانه شدند، جزو متصرفات قبایل ایرانی بوده و در دوره هخامنشیان یکی از مناطق ایران به شمار می‌رفته است (محمدپور، ۱۳۸۵، ص ۱۰). از طرفی این کشور اشتراکات زبانی، دینی و فرهنگی زیاد با ایران داشته، لذا به عنوان یکی از همسایگان مهم ایران تلقی شود. میزان اشتراک منافع مختلف دولت‌ها را می‌توان در یک تقسیم بندی کلی به چهار مورد زیر تقسیم کرد:

الف- منافع حیاتی: این منافع معطوف به دفاع از سرزمین است و زمانی که سرزمین یک کشور در خطر قرار می‌گیرد، در واقع منافع حیاتی آن با خطر مواجه شده است.

ب- منافع استراتژیک: این منافع معطوف به حفظ موازنه قدرت مطلوب یک کشور در سطوح منطقه‌ای یا جهانی است. ممانعت از نفوذ دیگران در مناطقی که برای یک کشور از اهمیت استراتژیک برخوردار است، در زمره این منافع قرار می‌گیرد. حفاظت از منابع خام و پیوندهای تجاری عمده نیز در این حوزه جای می‌گیرد.

پ- منافع ناشی از ثبات: این دسته از منافع مربوط به حفظ ثبات در کشورهایی است که در محیط پیرامونی یک کشور قرار دارند.

ت- منافع ایدئولوژیک: این منافع معطوف به حفظ ارزش‌ها و ایده‌های مربوط به نظم جهانی و نظم مورد نظر هر کشور است (توحیدی، ۱۳۸۸، صص ۷ تا ۸).

حال با توجه به مولفه‌های بالا، می‌توان منافع جمهوری اسلامی ایران در افغانستان را به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- منافع حیاتی:

ایران برخلاف پاکستان مشکلات مرزی جدی با افغانستان ندارد و انسجام سرزمینی آن از سوی این کشور تهدید نمی‌شود. اما معضلی که ایران از ناحیه منافع حیاتی خود در افغانستان با آن مواجهه است، حضور گسترده نیروهای آمریکایی و ناتو در این کشور و به خصوص حضور دراز مدت ایالات متحده پس از امضای توافقنامه امنیتی است. ایران از دو منظر نگران حضور این نیروها می‌باشد: نخست، نفس حضور این

نیروها در همسایگی ایران و با توجه به نوع روابط ایران با آمریکا نوعی تهدید بالقوه علیه ایران محسوب می‌شود و نگرانی دوم نیز بر این مبنا استوار است که ادامه حضور نیروهای نظامی خارجی، تولید انگیزه برای توسعه افراط‌گرایی و گسترش تحرکات تروریستی در منطقه شده و در نتیجه مانع از استقرار ثبات دائمی خواهد شد. از این رو ایران همواره اعلام کرده با حضور نیروهای خارجی در این کشور مخالف است و خواهان خروج آنها از افغانستان می‌باشد.

۲- منافع استراتژیک:

حفظ نفوذ سنتی و تاریخی ایران و ممانعت از تسلط کامل ایالات متحده و یا هر کشور منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و یا گروه‌های تندروی مذهبی نظیر طالبان بر افغانستان، هسته منافع استراتژیک ایران را شکل می‌دهد. ایران با ایالات متحده در رقابت استراتژیک است و بنابراین موازنه قوای مطلوب در سطح منطقه‌ای، موازنه‌ای است که در آن آمریکا از موضع برتر برخوردار نباشد. از سوی دیگر، طالبان به عنوان حلقه‌ای از زنجیر افراط‌گرایی سنی که مورد حمایت کشورهای چوچون عربستان و امارات قرار دارد، طبیعتاً با منافع استراتژیک ایران ناسازگار است. ناگفته پیداست که افغانستان در محیط پیرامونی ایران قرار دارد و افزون بر قرابت جغرافیایی، بخشی از حوزه فرهنگی و تمدن ایران نیز به شمار می‌آید. از این رو ثبات در این کشور برای ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بی‌ثباتی در افغانستان، آن گونه که از دهه ۱۹۸۰ تاکنون شاهد بوده‌ایم، آسیب‌های فراوانی از جمله سیل پناهندگان، قاچاق مواد مخدر و ناامنی مزمن در مرزهای شرقی برای ایران به همراه داشته است.

۳- منافع ایدئولوژیک:

نظام سیاسی برآمده از انقلاب ایران، نظامی خاص در پهنه جهانی به شمار می‌آید؛ نظامی که هویت آن در تعارض با ارزش‌های لیبرال دموکراتیک شکل گرفته است. از این رو تلاش در جهت ترویج ارزش‌های لیبرال دموکراتیک در محیط پیرامونی این کشور، به منافع ایدئولوژیک آن ضربه زده و با مقاومت این کشور روبه رو می‌شود. اما منافع ایدئولوژیک ایران در افغانستان تا حدی خاص است؛ زیرا از یک سو به دلیل ترکیب مذهبی افغانستان، ایران چندان مجالی برای صدور ایده‌های خود ندارد و از دیگر سو، قوام گرفتن دموکراسی، به قوت گرفتن نیروهای نزدیک به ایران آن گونه که انتخابات اخیر و موقعیت عبدالله به عینه نشان داد، می‌انجامد. از این روست که ایران در افغانستان ضمن اینکه از پیشبرد دموکراسی توسط آمریکا استقبال نمی‌کند، آن را تهدیدی جدی برای خود نیز قلمداد نکرده و با آن مقابله نمی‌کند.

۴- منافع ناشی از ثبات:

با توجه به این که منافع ناشی از ثبات مربوط به حفظ ثبات در کشورهایی است که در محیط پیرامونی یک کشور قرار دارند، لذا ثبات در افغانستان که یکی از همسایگان شرقی ایران محسوب می‌شود از اهمیت خاصی برای جمهوری اسلامی برخوردار بوده است. طی دو دهه گذشته عدم ثبات در افغانستان که با روی کار آمدن گروه‌های تروریستی القاعده و طالبان بوجود آمد، به یکی از دغدغه‌های اصلی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد.

نتیجه گیری

پیمان امنیتی- نظامی آمریکا و افغانستان با موضع‌گیری حامد کرزای رییس جمهور وقت افغانستان، مبنی بر اینکه این پیمان ممکن بود به - دلیل خواسته‌های تحمیلی واشنگتن منعقد نشود، در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت. کرزای می‌دانست آمریکا خواهان مصونیت قضایی نظامیان کشورش در افغانستان است و وی پذیرش چنین تقاضایی را غیر محتمل می‌دانست. رئیس جمهور کرزای که کشورش را با بحران‌ها و ناآرامی- های سیاسی ناشی از مخالفت‌ها و اقدامات گروه طالبان روبرو می‌دید، حضور نظامیان خارجی در افغانستان را عامل درگیری‌های خونین و بروز مشکلات و نارسایی‌ها در کشور معرفی کرد. آمریکا به همراه کشورهای متحد خود به بهانه مبارزه با تروریسم و تامین امنیت، از یک دهه پیش به افغانستان لشکرکشی کرد و بیش از صد هزار نظامی به افغانستان فرستاد. از زمان حضور نظامیان خارجی به رهبری آمریکا در افغانستان، ده‌ها هزار نفر از مردم در نتیجه درگیری‌های نظامی و بمب‌گذاری‌ها کشته و ده‌ها هزار نفر مجروح و چندین میلیون نفر نیز در داخل کشور آواره شدند، بدون آنکه واشنگتن بتواند در مبارزه با گروه طالبان به نتایج مثبت و موفقیتی دست یابد.

ناکامی‌های سیاسی و نظامی آمریکا در طول یک دهه حضور مستمر و مستقیم در صحنه داخلی و سیاسی افغانستان سبب شد تا واشنگتن با اعتراف به شکست‌های خود و اذعان به توان و قدرت گروه طالبان که هم‌اینک بخش‌هایی از خاک افغانستان را در اختیار خود دارد، با تاسیس دفتر نمایندگی طالبان در قطر برای برقراری ارتباط با این گروه موافقت کند. واشنگتن به موازات اتخاذ سیاست پذیرش گروه طالبان در روند برقراری صلح در افغانستان، درصدد گسترش مراکز و پایگاه‌های نظامی و امنیتی خود در افغانستان برآمد و برای انعقاد پیمان امنیتی و نظامی در جهت کمک به ثبات در افغانستان زمینه‌سازی کرد تا از این راهکار بتواند به ناکامی‌های تلخ حضورش در افغانستان سرپوش گذارد. آمریکا بعد از بروز حوادث سیاسی در منطقه خاورمیانه و سقوط دولت‌های مورد حمایت واشنگتن، می‌کوشد با بهره‌گیری از دامنه‌دار کردن بحران سیاسی در افغانستان، حضور نظامی خود در این منطقه از آسیا را تقویت کند. اما واضح است که پیمان امنیتی و نظامی کابل-واشنگتن نمی‌تواند امنیت افغانستان را تضمین کند و تامین‌کننده منافع افغانستان باشد. این پیمان یک خطر امنیتی برای منطقه و افغانستان است و آمریکا با انعقاد این پیمان، حضور دراز مدت در منطقه (ادامه حضور تا سال ۲۰۲۵) را برنامه‌ریزی کرده است.

گرچه نگرش جامعه افغانستان به نظامیان خارجی بویژه سربازان آمریکایی بسیار منفی بوده و مصونیت قضایی نظامیان آمریکایی در چارچوب انعقاد پیمان امنیتی در افغانستان به یکی از مهمترین چالش‌های بحث برانگیز در زمان حکومت حامد کرزای تبدیل شده و بر مذاکرات واشنگتن و کابل سایه افکنده بود، اما از سوی دیگر رایزنی و ضرورت همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به نفع مردم افغانستان و ضامن ثبات، آرامش و صلح کشور به حساب می‌آمد و لذا به محض روی کار آمدن دولت جدید، پیمان امنیتی جنجالی کابل - واشنگتن را همان گونه که در مبارزات انتخاباتی قول داده بود در اولین اولویت کاری خود امضا کرد.

در خصوص پیامدهای این توافقنامه برای کشورهای منطقه از جمله ایران نیز با توجه به تحلیل‌ها و بررسی‌هایی که صورت گرفته به این نتیجه می‌رسیم که امضا و یا عدم امضای موافقتنامه امنیتی برای افغانستان و کشورهای منطقه پیامدهای گوناگونی دارد و عکس‌العمل‌ها نیز با توجه به رویکردهای منطقه‌ای که کشورها دنبال می‌کنند، متفاوت از هم می‌باشند. افغانستان با توجه به موقعیت استراتژیکی که دارد، همواره مورد

توجه همسایه‌های خود بوده که بعضی از آنها سیاست عمق استراتژیک را در افغانستان دنبال نموده و هیچگاه اجازه شکل‌گیری یک دولت ملی را به مردم افغانستان نداده‌اند.

در دوازده سال گذشته با وجود حضور گسترده نیروهای حافظ صلح در افغانستان، استخبارات منطقه، امنیت و ثبات افغانستان را تهدید نموده و پس از مطرح شدن امضای موافقتنامه‌ی امنیتی، میزان فعالیت‌های تخریبی در افغانستان بیشتر شد که بیانگر عکس‌العمل کشورهای همسایه در قبال امضای موافقتنامه امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده آمریکا است. اگر نیروهای امنیتی ایالات متحده آمریکا افغانستان را پس از سال ۲۰۱۴ ترک کند، زمینه رشد تروریسم و افراط‌گرایی که بصورت بالقوه وجود دارد، به بالفعل تبدیل خواهد شد و منافع ملی افغانستان را تهدید خواهد کرد. از این رو امضای موافقتنامه امنیتی بستر مناسبی است برای تبدیل شدن افغانستان به یک کشور امن و با ثبات در منطقه. از همین رو است که اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان خواهان امضای بی‌درنگ امضای موافقتنامه از جانب رئیس‌جمهور خود بودند.

کشورهای نظیر ایران، روسیه و بقیه کشورهایی که همسو با این دو کشور قدرتمند قرار دارند، امضای موافقتنامه امنیتی را در خلاف و تضاد با منافع ملی شان در سطح منطقه دانسته و حضور دراز مدت ایالات متحده‌ی آمریکا را به مثابه تنگ‌تر شدن حلقه محاصره خود می‌دانند. پاکستان دیگر همسایه افغانستان که از بدو تأسیس خویش با افغانستان مشکل داشته و به دلیل مشکلاتی که با هندوستان دارد، همواره سیاست عمق استراتژیک را در افغانستان دنبال نموده و تلاش نموده است تا دولتی در افغانستان اقتدار سیاسی را بدست گیرد تا منافع پاکستان را در افغانستان بپذیرد، امضای موافقتنامه و قدرتمند شدن افغانستان، چنین فرصت را از پاکستان می‌گیرد و زمینه مداخله پاکستان در امور داخلی افغانستان، برداشته خواهد شد. از این رو این کشور مخالف امضای موافقتنامه امنیتی است و امضای آنرا در تضاد با منافع ملی خود قلمداد می‌کند.

کشورهای آسیای مرکزی نیز به دلیل هراسی که از ناحیه رشد تروریسم و افراط‌گرایی دارند، در حال حاضر حضور نیروهای آمریکایی را به نفع خویش می‌دانند و احساس آرامش می‌کنند اما در دراز مدت دولت‌های فرد محور این منطقه، از حضور آمریکا به دلیل حمایتش از نظام‌های مردم سالار، احساس خطر خواهند کرد. با این وجود این کشورها عکس‌العملی در برابر امضای موافقتنامه نشان ندادند و امضا و یا عدم امضای آنرا حق مسلم مردم و دولت افغانستان دانستند.

هندوستان دیگر متحد افغانستان و ایالات متحده‌ی آمریکا امضای موافقتنامه امنیتی را به نفع افغانستان، منطقه و جهان و حضور آمریکا را در منطقه در امر مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی، مفید می‌داند.

اما به طور خلاصه می‌توان چنین اظهار کرد که امضای پیمان امنیتی میان کابل و واشنگتن باعث افزایش تحرکات مخالفان مسلح دولت از جمله طالبان خواهد شد و علیرغم ادامه حضور نظامیان آمریکایی در این کشور جنگ و ناامنی ادامه خواهد یافت. لذا به نظر می‌رسد نه تنها صلح و ثبات مورد نظر حاکمان جدید افغانستان محقق نشده بلکه در دسرهای امنیتی این کشور و بعضی از کشورهای پیرامون از جمله جمهوری اسلامی ایران نیز افزایش خواهد یافت.

- جعفری، علی (۱۳۹۰)، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی رویکرد فرامنطقه‌ای ناتو و چالش‌های فرارو، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱)، سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل، تهران، نشر میزان.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، تهران، نشر میزان.
- ساعد، نادر (۱۳۸۹)، مجموعه مقالات تروریسم و حقوق بشر، تهران، نشر دادگستر.
- محمدپور، مجید (۱۳۸۵)، افغانستان، فرصت‌ها و تهدیدها، تهران، انتشارات جاجرمی.
- امینیان، بهادر، کریمی قهرودی، مائده، (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، "استراتژی دولت-ملت سازی آمریکا در افغانستان"، دانش سیاسی، سال هشتم، شماره اول، پیاپی ۱۵.
- ثریا، جمشید (۱۳۸۸)، "آمریکا: تروریسم و بنیادگرایی"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۲۲۰-۲۱۹.
- خامه‌ای، انور (۱۳۸۰)، "دلایل واقعی و نهانی حضور آمریکا در افغانستان"، نشریه گزارش، شماره ۱۳۰.
- زین العابدین، یوسف (۱۳۸۶)، "تروریسم: چالش ژئوپلیتیکی نوین در جهان"، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۳.
- صفوی، سید یحیی و شیخانی، عبدالمهدی (۱۳۸۹)، "اهداف کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان"، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره سوم.
- فیرحی، داوود و ظهیری، صمد (۱۳۸۷)، "تروریسم: تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم"، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
- گوهری مقدم، ابوذر (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، "جهانی شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی"، دانش سیاسی، سال هفتم، شماره اول.
- خبرگزاری فارس، ایرنا و بولتن نیوز، ۹۳/۰۷/۰۹.
- روزنامه جام‌جم، ۹۳/۰۷/۱۰.
- Charles, Krauthammer, "The War: A Roadmap", **Washington Post**, September 2001.
- Campbell, Jason Michael O'Hanlin, Jermy Shapiro and Andy Unikewicz, "State of the Iraq and Afghanistan", **New York Times**, March 19, 2009.- <http://www.Farda.org/Article>
- <http://www.Afghanpaper.com>.
- <http://www.irdiplomacy.ir/fa>.
- <http://8am.af/1392/09/18/iran-afghanistan-prescription>.
- <http://www.Afghanpaper.com>.